

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد راجع به مسئله ذر و عالم ذر، نظرات مختلفی هست و طبعاً آن آیه‌ای که در قرآن دلالت بر این معنا می‌کند، یک آیه نسبت به این مسئله نمی‌شود گفت که ظهور دارد یا تصریح دارد، و آیات دیگری هم هستند که اشاره دارند؛ حالا عرض می‌کنیم.

و روایات در این زمینه حکایت از همین معنا دارد. یعنی در این قضیه، روایات همان آیه را تفسیر می‌کنند و توضیح می‌دهند. قبل از طرح این روایات، به این مسئله باید اشاره کرد که مسئله تفسیر آیات، اگر چنانچه مورد تأیید روایات قرار بگیرد، و منافات ظاهری با آن آیات نداشته باشد، می‌شود گفت که همان مفهوم روایات معنای خود آیات است. و در این زمینه روایات مختلف است. بعضی روایات در مقام فقط بیان ظاهر است و بعضی از آن‌ها در مقام شأن نزول و حالاً مثلاً بیان مصداق است.^۱ و ما نمی‌توانیم نسبت به روایات در تفسیر آیات بی تفاوت باشیم.

یک شبهه‌ای در این جا برای بعضی ممکن است به وجود بیاید که اینکه می‌گویند إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْسِرُ بَعْضُهُ بَعْضًا^۲، این معنایش صرف نظر کردن از روایات نیست، علی کل حال ما در تبیین و توضیح و تفسیر آیات به روایات نیازمند هستیم و محتاجیم و بدون کمک از روایات، انسان بسیاری از آیات را نمی‌تواند معنا کند و یک معنای ظاهری است و یک معنا، معنای باطن و حقیقت است. و این منافات ندارد که خود آیات یک معنای ظاهری داشته باشند. مثلاً فرض کنید که در این آیه‌ای که راجع به قصاص است: ...وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا^۳

این آیه، در مورد قصاص است و ولی دم را در این جا اثبات می‌کند. این منافات ندارد با این روایاتی که هست که منظور از این آیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و آن ولی دمش

۱ - برای بیشتر براین موضوع رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۱ ص ۳۹ و ۴۰ پایان سوره الحمد، بحث آخر روائی، طبع دارالکتب الاسلامیه

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۳۳ و ۱۸ تفسیر شریف الصافی للفيض الكاشانی رضوان الله علیه ج ۱ ص ۷۵ المقدمه الثانية عشرة و تفسیر شریف المیزان ج ۱ مقدمه تفسیر

۳- سوره الاسراء (۱۷) قسمتی از آیه ۳۳

حضرت ولی عصر است، و این مصداق اتمّ این آیه است^۱، اما استفاده یک حکم فقهی از این آیه ایرادی و اشکالی ندارد انسان در این جا داشته باشد.^۲

اگر روایات در این جا آمدند و یک معنایی برای این قرآن، برای آیات اثبات کردند، قطعاً ما آن را یا به معنای ظاهر یا به همان معنای باطن باید اخذ کنیم. زیرا تشخیص مفاهیم و مبانی آیات، تشخیص با اهل بیت و با افرادی است که این ها مهبط وحی اند و آن ها فقط اهل بیت هستند. پس اینکه می گویند نیازی به روایات نیست این غلط است. ما بدون روایات نمی توانیم معنای این آیات را بفهمیم. مثلاً فرض کنید که یک آیه ای درباره وضو هست که اگر روایات نباشد، آیه خودش معنای دیگری را می دهد. و کسی را من ندیده ام که - از شیعه - که بدون استفاده و استناد به روایات بخواهد معنایی را تفسیر کند، تفسیر آیه ای بکند و من یک همچنین چیزی را مشاهده نکرده ام. حتی در تفسیرالمیزان که معروف است به این که تفسیر آیه به آیه است، بالاخره ایشان روایاتی را در جهت تأیید یا نفی بعضی از آراء نقل می کنند و بدون این مسئله اصلاً به نظر می رسد تفسیر آیات جای ضعف دارد و جای نقص دارد و با استفاده از روایات باید باشد. و واقع مسئله هم همین است.^۳

در روایات از ائمه، این همه ما روایات داریم: معانی آیات را از ما پرسید، این وحی در منزل ما آمده، محلّ و مهبطش قلوب ما هست^۴، این ها همه چیست؟ وحی همین آیات است دیگر. همین آیاتی است که هم در مورد شأن نزول و مصادیق، و همین طور نسبت به خود مفهومش، ما باید به آن ها نظر بدهیم و معانی را در آن جا ادراک بکنیم. چون آیات قرآن این معانی اش معانی ای نیست که برای همه افراد در هر سطحی باشد. گرچه مخاطبین این قرآن همه افراد هستند، ولی این ها دارای مضامین مختلفه و مراتب مختلفه ای هستند. بدون توجه به روایات کجا ما می توانیم حروف مقطعه قرآن را خودمان بفهمیم؟ امکان ندارد. خب این باید از طرف آن ها باشد دیگر. حالا بعضی از آن مطالب را برای ما نقل کرده اند، بعضی هایش که این مربوط به

۱- رجوع شود به تفسیر شریف نورالثقلین ج ۳ ذیل آیه

۲- رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۱۳ بحث روائی ذیل آیات ۲۳ تا ۲۹ سورة الاسراء

۳- تفسیر شریف المیزان ج ۳ ص ۷۷ تا ۹۰ بحث آخر روائی ذیل آیات ۷ تا ۹ سورة آل عمران طبع دارالکتب السلامیه

۴- الکافی ج ۱ ص ۲۲۸ کتاب الحجة باب انه لم یجمع القرآن الا الائمة علیهم السلام و انهم یلمعون علمه کله و تفسیر شریف الصافی ج ۱ المقدمة الثانية

اسرار است، آن نقل نشده، خود انسان به آن می‌رسد و بعضی‌ها رسیده‌اند و همان‌ها رسیدند...
 متنها خب حالا مجاز به ابراز و اظهارش نیستند. دلیلی بر این که فقط هرچه ملقای به مخاطب
 هست همان فهم عادی و فهم عرفی هست که بر این مسئله این قضیه دلالت ندارد. بله... ولذا
 مثلاً در آیه شریفه که مربوط به طعام است فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ أَنَاطَعَامِهِ ﴿٢٤﴾ صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾
 ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾^۱ در این جا یک معنا معنای ظاهری است که فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ،
 کیفیت ظهور رحمت و برکات را در این آیه بیان می‌کند که چطور به یک زمین میت این برکات
 خدا و رحمت نازل می‌شود و سبز می‌شود و آب‌ها جاری می‌شود و طبعاً وسیله برای استمرار
 حیات و بقاء حیات در این جا جاری می‌شود. امام صادق از آن طرف می‌فرماید: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ
 إِلَىٰ عِلْمِهِ مِمَّنْ تَعْلَمُهُ^۲. خب این فلینظر الإنسان الی علمه که از که دارد این علم را تعلم می‌کند؟
 این معنا معنایی است که اینجا باید امام بیاید و این معنا را بیان کند. ما اگر فرض کنید صد سال
 هم می‌گرفتیم می‌نشستیم، هیچ نمی‌فهمیدیم منظور پروردگار از این آیه این هست. فَلْيَنْظُرِ
 الْإِنْسَانُ إِلَىٰ عِلْمِهِ مِمَّنْ تَعْلَمُهُ یا مِمَّنْ يَتَعْلَمُهُ. این معنا معنایی است که وقتی انسان نگاه می‌کند
 می‌بیند که این عجیب است، خیلی عجیب است.

و عجیب است، یک وقتی من دیدم بعضی‌ها اصلاً آمده‌اند از این آیه استفاده فقهی دارند
 می‌کنند نسبت به طهارت و نجاست بعضی از چیزها، بعضی از اطعمه و اشربه، گفتم آقا این آیه
 اصلاً دلالت بر این قضیه ندارد، فلینظر الإنسان الی طعامه... دلالت می‌کردند این جا باید در هر
 موردی باید قاعده احتیاط جاری کرد و تا انسان یقین به طهارت نکند و یقین به حلیت نکند
 نمی‌تواند در این جا تناول کند. چون این لام در فَلْيَنْظُرِ لام وجوبیه است. گفتم آقا این روایت
 اصلاً راجع به علم است، اصلاً در این جا این مسئله چیز دیگری است.

این‌ها نکاتی است که خدای متعال نمی‌تواند هر چیزی را به صورت ظاهر بیان کند. باید
 این مطالب از دریچه خودش که همان دریچه وحی است برسد. و الا خدا بیاید بگوید بلند شو بیا
 دنبال امام صادق برو و هرچه امام صادق بگو گوش بده؟ خب این در لفافه این مسائل می‌آید.
 حتی اصلاً مسائلی که مربوط به ولایت است، اصلاً ما در قرآن نداریم، این‌ها همه در لفافه است،

۱- سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴ تا ۲۶

۲- تفسیر شریف الصافی للفیض الکاشانی رضوان الله علیه ذیل آیه

همه در کنایه و در اشاره است. اسم پیغمبر در قرآن آمده، چند جای قرآن است، ولی کجا اسم امیرالمؤمنین آمده؟ نیامده دیگر. بله، آیاتی در شأن نزول حضرت در موارد مختلف آمده، ولی اسم نیامده. می‌دانید چرا؟ چون ولایت باطن تشریع است و باطن هیچ وقت نباید ظاهر بشود. اگر قرار بر این است که ولایت باطن باشد و بر این باطن مردم امتحان بشوند، و به واسطه این باطن بهشت و جهنم پدیدار بشود، و به واسطه این باطن مراتب و ارتقاء نسبت به افراد پیدا بشوند، خب دیگر نمی‌تواند خدا ظاهر بگوید، چون همه چیز از بین می‌رود.^۱

یعنی اگر خدا ولایت امیرالمؤمنین را می‌آمد به نحو ظاهر بیان می‌کرد، اسم می‌آورد، اصلاً تمام بساط شرع همه برچیده می‌شد. چون اسم هست دیگر، وقتی که هست، بنابراین مخالفی دیگر نمی‌تواند بیاید جلو قد علم کند. الآن می‌گویند نه، آقا واقعه غدیر آمده گفته من کنت مولا محبت است و این چیزها و ما هم قبول داریم. هان؟ محبت است و دوستی و این چیزها، این آمده توصیه به اهل بیت کرده. مگر همین تعبیرات و توجیهاتی که الآن دارند سنی‌ها و مفسریشان می‌کنند چیست دیگر؟ خب همین هست. در باب عید غدیر الآن این احمق‌ها فکر این را نمی‌کنند سه روز پیغمبر آن‌جا بایستد و مردم بایستند بگویند علی را دوست داشته باشید؟! اگر این پیغمبر است من یکی دست از این شریعت برمی‌دارم! این پیغمبر عقلش پاره سنگ برداشته! سه روز در آن گرما مردم را نگه دارد بیاید بگویند این را دوست داشته باشید؟ این چه عمل لغو و سفیهانه‌ای است که یک فرد عادی انجام بدهد. اگر یک فرد عادی انجام بدهد شما دیگر پشت سرش نماز نمی‌خوانید چه برسد به این که پیغمبر بیاید انجام بدهد.^۲

حالا کاری به این نداریم، از این صرف نظر کنیم. اما اگر می‌آمد صریح بیان می‌شد، نه یک آیه، دو آیه که کسی نتواند حرف بزند. ده جای قرآن اسم علی می‌آمد. همین علی بن ابی طالب فلان، همین به خصوص که پدرش ابوطالب است و مادرش فاطمه بنت اسد و پسر عموی پیغمبر، خب نه دیگر اگر قرار بر این است که صریح باشد، آدم باید صریح بیاید بگوید دیگر درست شد؟ همین این علی بن ابی طالب بعد از فوت پیغمبر سر جایش نشسته و همان کاری را انجام می‌دهد که پیغمبر انجام می‌داد. دیگر عمر و ابوبکر اینجا چکار می‌کردند؟ آن‌ها می‌رفتند کاسه کوزه‌شان را جمع می‌کردند دیگر! دیگر عبدالرحمن بن عوف و نمی‌دانم فرض کنید که

۱- رجوع شود به کتاب شریف معادشناسی ج ۴ ص ۱۰۵

۲- رجوع شود به امام شناسی ج ۷ ص ۱۳۱ تا ۱۴۲ و ص ۲۸۰ تا پایان کتاب

مخالف و معاند این جا چه می کند؟

باید اسم علی مخفی بماند تا آن کسی که در ذاتش خرده شیشه دارد بتواند بیاید خرده شیشه اش را نشان بدهد. تا آن افرادی که در ذاتشان... و آلا همه اسباب و وسائل از آن ها گرفته می شود، عالم امتحان به هم می خورد. توجه کردید؟ اصلاً باید اسم علی مخفی بماند. اگر اسم علی ظاهر بشود، حقد ها و حسد ها کجا دیگر می تواند بیاید خودش را نشان بدهد؟ معاندت ها و عناد ها و حقد های بدر و حنین کجا می خواهد بیاید، بستر و زمینه و ظرف برای ارائه دیگر ندارد. آن وقت دیگر در آن جا بین سلمان و بین غیر سلمان دیگر شناخته نمی شود. مراتب فرض بکنید که تقوا و ایمان در آن جا محقق نمی شود، همه می دانند دیگر، می دانند همین است دیگر، کسی هم نمی تواند حرف بزند. حرف بزند: آقا مقابل پیغمبر ایستادی؟ مقابل...

باید زمینه جوری باشد که بشود مقابل امام حسین ایستاد. اصلاً دنیا باید این طور باشد. آن زمان زمان حضرت است. آن زمان حضرت دیگر این حرفها نیست، همه چیز دیگر بر پا می شود و می آید یا علی، هر کس می خواهد گوش بدهد بدهد، هر کس هم نمی خواهد، به قول مشهدی ها همه از یک طرف، همه از یک کنار خلاصه ترتیب همه را می دهد! آن جا دیگر این خبرها نیست. اما تا آن موقع می خواهد برسد، همه باید رشدشان را بکنند، همه باید در هر زمینه از آن مسائل نفس عبور کنند. و آلا اگر عبور نکنند رشد ندارد، معنا ندارد.

یک قضیه اتفاق افتاد بعد از مرحوم آقا، و این قضیه واقعاً قضیه عجیبی بود. برای من فقط این مسئله مشکلاتی را که در ذهن داشتم را حل کرد! 'مرحوم پدر ما خیلی در مسائل دقت داشت، خیلی در مسائل ایشان دقت داشت. دقت ایشان به حدی بود که مثلاً حتی ما دست و پایمان را جمع می کردیم. وقتی ایشان یک کاری داشت، یک دفترچه داشت، برمی داشت آن کاری که داشت با مداد توی آن دفترچه می نوشت، یک دو سه چهار و فرض کنید تا فردا بگوید که آقا بروید این کارها را انجام بدهید. مثلاً ما را صدا می زد، تو برو این ها را بگو، کس دیگر را صدا می زد این ها را انجام بده، بعد به ما می گفت وقتی انجام دادید، بیایید به من بگویید که من خط بزنم! نه این که بروید انجام بدهید و بروید! من همین طور فکرم مشغول است. یک دفعه من یک کار ایشان را انجام دادم، سه روز هم گذشت! من دیگر چه می دانستم

بیایم به ایشان بگویم که آقا من رفتم انجام دادم و تمام شد دیگر! گزارش نمی‌خواهد دیگر! حالا بیایم یک گزارش هم بدهیم! خب انجام دادیم.

- آقا من نگفتم بهت نگفتم برو آن را انجام بده.

- گفتم آقا جان سه روز پیش شما گفتید و من هم انجام دادم.

- چرا نیامدی بگویی؟ سه روز است که فکر من مشغول است!

ببینید! سه روز است فکر من مشغول است. وقتی بهت می‌گویم برو این را انجام بده برگرد و بگو که من خط بزنم. تا نگفتی من این خط را نمی‌زنم، و این همین‌طوری روی میز من است و این مسئله هنوز روی میز من است و من خیال می‌کنم که توانجام ندادی. خب این‌ها همه به صورت ظاهرشان عمل می‌کنند دیگر، به صورت باطن که نمی‌کنند. ما چه می‌دانیم آن‌ها در فضای خودشان چه هستند، آنی که از هزار تا خیال من خبر دارد، نمی‌داند من انجام داده‌ام؟! خب این که دیگر اگر کسی نداند من یکی که می‌دانم بابا! این‌ها حالا روی حساب‌های ظاهر خودشان است، ما چه می‌دانیم چه کار می‌کردند.

علی کل حال ما مکلف به این بودیم که انجام دادیم بیایم بگوییم. این آدمی که آنقدر دقیق است، پول به من داده ایشان، برو این پول را به فلان شخص بده. من داشتم می‌آمدم طهران، یک دفعه عجله داشتم، هواپیما دارد می‌رود، اتفاقاً با خودشان هم بودیم، یک قضیه‌ای داشت. من دیدم نمی‌توانم به طرف بدهم، دادم یکی از رفقا برود بدهد. بعد وقتی که آمدم طهران در ماشین: آقا آن پولی که به تو دادیم به فلانی دادید؟

گفتم: بله آقا جان به دستش رسیده.

- ازت سؤال کردم دادی یا نه؟! درست جواب بده! به دستش رسیده چیست؟ دادی یا

ندادی؟

گفتم: دادم به فلانی ببرد.

- مگر خودم بلد نبودم به او بدهم؟

این حرف‌ها برای انسان راه و سلوک است‌ها! این رعایت قضیه، که چقدر این‌ها دقیق بودند!

- من وقتی می‌گویم تو بده، لابد یک قصدی دارم، و آلا می‌دادم یکی دیگر بدهد. منظور

من صرفاً این پول دادن نیست، منظور من رعایت شؤون اوست که این رعایت شؤون فقط به

دست تو برآورده می‌شود!

توجه کردید؟! نه فقط یک پول به دستش برسد. این‌ها همه برای ما ادب بوده‌ها! ما را این‌طوری تنبیه می‌کردند‌ها! که بفهمیم. که الان چه کنیم.

می‌گفتند: تو فکر این را نمی‌کنی که شاید از این که شخص دیگری از این قضیه مطلع شده ناراحت شده باشد؟

گفتم: چرا.

گفتند: پس بنا بر این تو نباید این کار را بکنی. هرچه به تو می‌گویم فقط همان را برو انجام بده.

خب شما یک همچنین را آدمی کجا سراغ دارید؟ کجا سراغ دارید؟ حالا این آدم با این دقت، بیاید از دنیا برود، و راجع به بعد از خودش چیزی نگوید! اصلاً مگر امکان دارد؟ مگر امکان دارد؟ آقا یک آدمی که فرض کنید که دو تا کلاس سواد دارد، سه تا وصیت‌نامه می‌نویسد! الان آدمی که فقط پا روی بیل می‌گذارد وصیت‌نامه دارد در خانه‌اش! آن‌وقت یک همچنین شخصی با این دقت، که رفقای که در زمان ایشان بودند حالا شاید از من هم بیشتر مسائل و وضعیت ایشان را در خودشان احساس کرده‌اند.

چطور می‌شود ایشان از دنیا برود و راجع به بعد از خودش وصیت نکند. بنده تا آن ثانیه آخر بالای سر ایشان بودم. سر ایشان روی دست چپ من بود که از دنیا رفت. درست شد؟ آن‌وقت چطور می‌شود که یک همچنین آدمی از دنیا برود و چیزی نگوید؟ این همین است! این می‌خواهد آن جریان ولایت مخفی باشد که حالا هر کجا در عالم است، ما که دیگر خبر نداریم! نمی‌دانم اصلاً روی زمین هست، روی زمین نیست و آن امتحانی که قرار پیش بیاید، آن به این وسیله پیش بیاید. گرچه با یک عباراتی، فلان... ولی خب می‌توانند موقع آخر، آن شب آخر بردارد بنویسد، به همه هم بروید نشان بدهید این کاغذ را آنقدر بچرخانید و به همه افراد زیراکس کنید از آن، پخش کنید، نمی‌دانم...

این چیزی نیست که شخص از این مسئله فوق‌العاده به این مهمی آن هم این آدم بی‌اطلاع باشد، و می‌توانیم بگوییم اصلاً جزو ممتنعات است. اصلاً از مسائل ممتنع است این قضیه. این می‌خواهد آن جریان پیش بیاید. آن قضیه امتحان می‌خواهد پیش بیاید. آن تقابل‌ها بیاید، آن مسائلی که همه در نفوس هست، همه قضایا. و آن کسانی هم که خب خیلی راهشان، مکتبشان،

نفسشان در همان راستا هست، آن‌ها در این زمینه بیایند حرکت کنند و بروند. و شاید هم در این جا مسائل دیگری هم شاید یک چیزهای باطنی دیگری بوده که نباید خیلی مطالب رو بشود، ممکن است معاندینی باشند در این وسط بخواهند خراب کنند، چوب لای چرخ بگذارند و این جا بیایند و خلاصه در صدد دربیایند. چون هست از این مسائل دیگر. یا اینکه نه، هیچ خبری نیست، یک آقایی بود و رفت و بعد هم تمام شد. این جا مسائل خیلی هست. اما یک چیزی که به نظر من می‌رسید، یکی‌اش این بود و دیدم این توجیه قابلی می‌تواند داشته باشد که این مطلب باید رو بیاید، باید افرادی که این‌ها فرض کنید که در یک حال و هوای دیگری بودند، این‌ها زمینه برای بروز و ظهورشان این فراهم بشود. چطور است که بعد از فوت ایشان بنده شنیدم که در یک مجلسی گفته بودند: دیگر آن کسانی که در زمان حیات ایشان دستور می‌دادند، دیگر حالا بروند بساطشان را جمع کنند!

ببینید! چه زود یک دفعه قضایا معلوم شد، و چه زود مسائل آن چه را که در درون بود، آن مسائل پیدا شد و بیا، بروها پیدا شد، ابوسفیان‌های این امت، و ابوسفیان‌هایی که در میان آن‌ها بودند، دیگر مجال برای عرض می‌شود که **فَلْتَقِفُوهَا تَلَقْفَ الْكَرْهِ**^۱. آمدند و گفتند که همان‌هایی که اعتقادی نه به ولایت اولیاء داشتند، وقتی هدیه می‌آوردند برای مرحوم آقا، ایشان توسط من هدیه آن‌ها را پس می‌فرستادند، آن‌ها آمدند دوره‌گردان این معرکه شدند و همان کلام

لَعَبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ^۲

همان قشنگ پیدا شد. همان آن زمینه قشنگ پیدا شد.

و بعد هم وارد شدن در این مسائل و دیدید که چه شد و به کجا رسید! دیگر کار به کجا رسید که واقعا آدم خجالت می‌کشد که بیاید به زبان بیاورد از آن مقام منیع به چه حضيض ذلتی خیلی‌ها سقوط کردند. سقوط کردند و به کجا رسید واقعا کار به کجا رسید. آدم واقعا خجالت می‌کشد. یک وقتی چند سال پیش بود، دو سه سال پیش یک سفری داشتم، آن جا یک نامه‌ای نوشتم برای بعضی‌ها و گفتم واقعا شما در مقابل آن چه که دارید انجام می‌دهید جلوی بزرگان و آن‌ها واقعا جواب دارید؟

۱- کتاب «الفردوس الاعلی» تألیف شیخ محمد حسین کاشف الغطاء؛ با تعلیقه سید محمد علی قاضی طباطبائی، ص ۲۰ و

ص ۲۱ و امام شناسی ج ۷ ص ۴۱

۲- نور ملکوت قرآن ج ۲ ص ۵۹۸

این که الآن دیگر صدای مرده شور هم درآمد! الآن در این اوضاعی که دیگر صدای مرده شور درآمده. گفت آنقدر آتش شور بود که صدای آشپز هم درآمد و گریه و فلان... حالا چسبیده‌اید به همین قضایا و مسائل! بابا جان دارید می‌بینید دیگر چه وضعیتی هست و چه اوضاعی هست و دیگر از خجالت خلق الله سرشان را بالا نمی‌توانند بکنند. از این‌هایی که یک وقتی مورد تأیید بودند و به واسطه همین تأیید چه بر سر مردم رفت. این‌ها حالا دیگر باز رها نمی‌کنند.

شنیده‌ام چندی پیش بعضی از این‌ها گفته‌اند: نه! اصلاً هیچ طوری نیست! همه چیز خوب است!

انگار نه انگار! گفتم این دیگر چه یابویی است! واقعاً! آخر یابو هم حدی دارد دیگر! یکی خیلی یابو است!

یعنی... می‌گویند همه، مجلس و وکیل و ملت و مردم و بالا و ملائکه و چپ و راست، جن و انس دارند می‌گویند: اوضاع...

- نه! طوری نیست! هیچ طوری نشده‌س‌ها!

اصفهان‌ها هم هست اتفاقاً!

- قضیه اتفاق نیفتاده! همه چی خوبه اتفاقاً! هیچ طوری نشده‌س! هیچ خبری نیس!

واقعاً یابو، طرف یابو باشد، این یابو هم می‌گویند می‌فهمد بیچاره! پایش برود در سوراخ...

این‌ها چیست؟ این همان است! آنی که الآن دارد این کار را انجام می‌دهد، باید این زمینه پیش بیاید تا معلوم بشود این همانی است که اگر در روز عاشورا بود تیر در چله کمان می‌گذارد. همین عمامه به سر! همین که دارد این حرف را می‌زند! که هیچی نشده‌س‌ها! خب چی شده؟ الحمدلله! همه چی خوبه‌س!

همینطور! این همان است که در روز عاشورا...! خیال می‌کنید حرمه که بود؟ این‌ها بودند! آقاجان همین‌ها بودند! این آقای که الآن، شیخی که دارد این حرف را می‌زند و این را می‌گوید همین در روز عاشورا تیر می‌زد به سر علی اصغر! به آن جدّم امام حسین قسم می‌خورم

که این در روز عاشورا این کار رامی کرد. چرا؟ چون یک جریان است!^۱ تو الآن خورشید را داری انکار می کنی می گویی شب است. در روز عاشورا چه می کردی؟! این ها که در روز عاشورا آمدند امام حسین را شهید کردند. این ها دم نداشتند والله! سُم نداشتند! انیاب و اغوال نداشتند. همین ها بودند! همین ها بودند که وقتی سیدالشهداء آمد در مقابل آن ها محاجه کرد، گفتند اَلَا وبالله حسین این حرف ها را برای خودت می زنی، یا بیا بیعت بکن یا ما هیچی حالیما نیست. همین است دیگر! خب بفرمایید! بنده حیّ و حاضر نمونه اش را بعد از هزار و چهارصد سال نشانتان دادم. در این اوضاع مملکت می گوید: هیچی نشده! آقا هیچی... الحمدلله! همه چی خوبه س!

چرا؟ چون تمام کارها می رود زیر سؤال! برای این که کارهای خودش و بقیه، حالا نرود زیر سؤال، تمام حقایق را انکار می کند. تمام واقعیّات را انکار می کند. درست؟ خب تا یک همچنین زمینه ای پیش نیاید که این افراد نمی توانند خودشان را نشان بدهند.

لذا شما نگاه می کنید چهره ها همه مسخ، همه عوض شده، آدم نگاه می کند کدورت می آید می گیردش. اصلاً منقلب می شود، کدورت می آید می گیرد. این ها مربوط به چیست؟ این ها برای این است که هی آمده پرده انداخته. هی پرده انداخته روی پرده دیگر، روی پرده دیگر، روی پرده دیگر هان! هی دارد در نفسش می رود، می رود، می رود انکار انکار انکار، تا جایی که هفتاد میلیون جمعیت ایران بیایند بگویند این است، می گوید نه خیر! این است! که گفته این است؟!

بابا هفتاد میلیون دارند می گویند این است، از خودشان هم دارند می گویند این طوری است، نه مخالف!

- اشتباه می کنند! چشت عوضی می بیند! مثلاً اینو، چشت خربزه می بیند! این خربزه است، آب نیست! چشمت بیخود آب می بیند! این الآن هندونه است، یک هندونه انقدری است!

و انسان به این جا می رسد! این مراقبه ای که بزرگان و اولیاء می گویند انسان داشته باشد، تا به این جا نرسد. که همه یک چیزی بگویند، این برای این که روی نفسش بایستد، یک حرف دیگر بزند. این به خاطر این است که انسان به این جا نرسدها! لذا خواندن قرآن و امثال ذلک هیچ فایده ای ندارد. اگر شب تا به صبح به نماز شب بگذرانند فایده ای ندارد دیگر. قرآن را هر روز یک دوره بخواند، به جای یک حزبی که گفته اند اصلاً سی حزب، سی جزء بخواند، دیگر فایده ای

۱ - رجوع شود به نور ملکوت قرآن ج ۱ ص ۳۲۸ تا ۳۴۸ طبع اوّل و ص ۳۷۴ تا ۳۸۸ طبع دوّم و امام شناسی ج ۱۲ ص ۱۳۴ و ۱۳۵

ندارد. چرا؟ چون این‌ها همه دارد روی نفس دارد انجام می‌شود، عین خوارج، قرآن می‌خواندند، بعد هم برمی‌داشتند سر زن مردم و بچه مردم را می‌بریدند^۱. هیچ! مثل خوارج! هیچ فایده ندارد. درست شد؟ خب این مسئله مسئله این است.^۲

لذا اصلاً مسئله ولایت امیرالمؤمنین باید این مسئله مخفی بماند، و خلاصه نباید ظاهر بشود، تا این‌که... لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ...^۳ روشن باشد. وقتی که همه چیز واضح و آشکار هست، دیگر آن‌جا کار کردن معنا ندارد. آن‌جا سفره پهن است! وقتی همه چیز روشن است، و کسی نمی‌تواند انکار بکند، دیگر آن‌جا آمدن و بر خلاف نفس حرکت کردن دیگر در آن‌جا اصلاً معنا ندارد، فایده ندارد.

لذا یادتان باشد من مدام به این مسئله متذکر می‌شوم، وقتی شما خودتان یک مسئله را انجام بدهید مهم است، نه این‌که امام زمان بیاید به شما بگوید. اگر امام زمان بیاید به شما بگوید فایده‌ای ندارد دیگر. باید حضور حضرت را در کنار خودتان حس کنید و انجام بدهید، نه این‌که حضرت بیاید بگوید. آنی که حضرت می‌گوید با آن شمائل، با آن جلال، با آن ابّهت، با آن عظمت است، نفس در برابر آن ابّهت و عظمت خواهی نخواهی خاضع است! فایده‌ای ندارد. مثل این که خدا بیاید بگوید این کار را انجام بده!

- چشم چشم چشم! می‌روم انجام می‌دهم!

و می‌رود انجام هم می‌دهد! حج انجام می‌دهد. اما فایده ندارد. آن رشد نمی‌دهد. فعلی را که امام علیه السلام دستور بدهد به عنوانی که او امام است و به عنوانی که او دارای جلال است، فقط همین قدر باعث می‌شود انسان گناه نکند. ولی این‌که ثوابی بر آن مترتب باشد و موجب تقرب بشود و موجب عبور نفس بشود و برش نفس باشد نیست. دستور حضرت همه جا هست. انسان باید دستور حضرت را به عنوان دستور حضرت انجام بدهد نه به عنوان این‌که امام است! امام است! یک امام، یک شخصیت، یک موقعیت، یک وضعیت، امام زمان! امام زمان است دیگر! امام زمان باید انجام بدهیم! باید برویم نمی‌دانم چه بکنیم.

این‌ها نتیجه چندانی ندارد، نمی‌گوییم بی‌نتیجه است، ولی نتیجه‌اش...

۱- ولایت فقیه ج ۴ ص ۲۳۰ و ۲۳۱

۲ - معادشناسی ج ۳ ص ۲۴۹

۳- سوره الانفال (۸) آیه ۴۲

اگر شما آن حضور حضرت را در کنار خودت همیشه حس کردی و غیبت او مثل حضورت بود، آن موقع آن عملی را که انجام می‌دهی آن نفست را می‌برد و عبور می‌دهد و آن می‌آید و تو را حرکت به سمت آن حقیقت می‌دهد، چرا؟ چون ولایت حضرت، ولایت عبارت از عبور نفس است. ولایت امام علیه السلام، یعنی عبور نفس، از مرتبه ظاهر به مرتبه حق.

پس امام علیه السلام حق مطلق است، چرا ما آن حق را فقط در ظهورش دنبال کنیم؟ چرا؟ اگر حق است همه جا حق است. اگر حق است آن که دیگر ظهور و غیب ندارد. غیبت و ظهور ندارد. لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی که در راه باشد و منتظر قیام قائم ما باشد، درست مثل کسی است که در خیمه خود حضرت است و با آن حضرت وجود دارد و با آن حضرت شهید می‌شود،^۱ یعنی شهادت پیدا می‌کند. هیچ تفاوتی ندارد. چرا؟ چون غیبت خودش را در همان زمان ظهور قرار داده. و دیگر برای او تفاوتی نمی‌کند. حضرت ظهور بکند یا نه، در روایات داریم دیگر! که تفاوتی ندارد چه ظهور بکند چه ظهور نکند؛^۲ چون این خودش را همیشه در کنار حضرت قرار داده. و وقتی کسی خودش را در کنار حضرت قرار بدهد، خودش را در حق قرار می‌دهد؛ این خیلی قوی‌تر می‌تواند از نفس عبور کند تا این که خود حضرت در کنار باشد و بشنود و گوش بدهد. بشنود...

دستوراتی که مرحوم آقا می‌دادند، آن دستورات را یک وقتی بیایند در بزنند، در خانه، آقای فلان شما از فردا یک همچنین کاری را انجام بدهید: چشم چشم چشم! هرچه امر بفرماید. و می‌رود انجام هم می‌دهد. خب این، این نحوه انجام بدهد، یا این که نه، احساس بکند این دستور دستور ایشان هست یا نیست، حالا برود انجام بدهد، این صد برابر قوی‌تر از آن است، صد مقابل قوی‌تر است. توجه کردید؟ این است که انسان را عبور می‌دهد و از نفس می‌گذراند و به آن واقع و حقیقت مطلب می‌رساند.

مرحوم آقا می‌فرمودند: من برای کارهایی که انجام می‌دادم منتظر دستور استاد نمی‌شدم. ایشان روششان این بود. منتظر دستور استاد نمی‌شدم. یک وقتی استاد به ایشان دستور می‌داد، خب نمی‌داند دیگر. آدم وقتی نمی‌داند باید به او بگویند. توجه کردید؟ وقتی نمی‌داند باید به او

۱- الغیبه للشیخ الجلیل محمد بن ابراهیم النعمانی رضوان الله علیه باب ۲۵ قم - مکتب فدک

۲- رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد ص ۳۷۲ پاورقی و ۵۱۳ و امام‌شناسی ج ۵ ص ۱۷۹ تا ۱۹۳ و سرالفتوح ص ۵۵ تا ۷۱ و کتاب اسرار ملکوت ج ۲ ص ۲۱۳ تا ۲۳۵ و مهر فروزان ص ۳۳ تا ۳۷

بگویند. ولی وقتی که انسان بداند، دیگر برای چه می‌خواهد منتظر باشد؟ خب می‌داند نظرش چیست دیگر! وقتی نظرش هست باید برود انجام بدهد. بعضی‌ها می‌آیند پیش آدم: آقا ما می‌دانیم ولی شما به ما بگو!

من هم می‌گویم من هیچ وقت همچنین عرائضی ندارم که من بخواهم بگویم، اگر می‌دانی برو انجام بده!

حالا مثلاً یک عنوان تحریک و تشویقی و فلان...

ایشان می‌فرمودند: من هیچ‌گاه برای مطالبی که احساس می‌کردم مورد تأیید استادم هست، منتظر دستور او نمی‌شدم.

و این خیلی انسان را جلو می‌برده! خیلی! و اصلاً می‌کشانش در یک وادی و آن هم وقتی ببیند این است، هی به قلب می‌اندازد! از آن طرف می‌آید دیگر! این‌ها از آن طرف می‌آید. هی قلب و نفس و فکر، هی می‌آید به او می‌رسد. چون خودش را سپرده دیگر. این همانی که خودش را سپرده، از آن طرف سیم وصل می‌شود. و آن دیگر خودش اتوماتیک وار می‌آید و آن‌چه را که باید انجام بدهد آن انجام می‌دهد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد